



شماره بیستم  
تابستان ۱۳۹۱  
دوره هفتم زبان و گویش  
صفحات ۱۶۷-۱۵۵

## چند واژه در فرهنگ‌های فارسی

دکتر مجید منصوری\*

دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

### چکیده

یکی از راه‌های تصحیح فرهنگ‌های لغت خطی و یافتن تصحیفات گسترده آنها، مقایسه تطبیقی این فرهنگ‌هاست. برای یافتن سرمنشأ یک واژه جعلی و مصحف باید منابع بسیار گسترده‌ای در اختیار داشته باشیم تا بتوانیم تغییرها و تبدیل‌ها و روند تحول و دگردیسی برخی واژه‌ها را از منابع اولیه بباییم. با نگاهی اجمالی به فرهنگ‌ها آشکار می‌شود که فرهنگ‌نویسان، همواره ضبط واژه‌های مشکوک و نامعروف را تغییر داده‌اند، به گونه‌ای که در برخی موارد، یک لغت یا ترکیب خاص در فرهنگ‌ها دچار تغییرات چندباره شده‌است. اگر در این موارد روند حرکت واژه و لغت مشکوک را در انتقال از فرهنگی نظیر *قواس* و *لغت فرس* اسدی به فرهنگ دیگری همانند *برهان قاطع* نادیده بگیریم، احتمالاً در تصحیح آن نیز با دشواری مواجه خواهیم شد. در این مقاله چند تصحیف در فرهنگ‌های لغت فارسی نشان داده شده‌است. در یک فقره به دو واژه مصحف که حاصل تصحیف‌خوانی از یک ترکیب شعری است، پرداخته شده و چند تصحیف دیگر نیز در برخی لغات و ترکیبات بررسی شده‌است.

**واژگان کلیدی:** تصحیف، پربرباروش، پربرناوش، پیر بُرناوش، گردل، رودگانی

---

\*majid.mansuri@gmail.com

نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسؤل:

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۶/۱۵

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۱۱/۱۷

## ۱- مقدمه

هنوز هم در لابه‌لای اوراق فرهنگ‌های لغت فارسی واژه‌هایی یافت می‌شود که صرفاً براساس تصحیف در سایر لغات و واژه‌ها شکل گرفته‌اند. نکته قابل تأمل در خصوص غالب این دست واژه‌ها آن است که ضبط صحیح و مصحف آنها به صورت توأمان در فرهنگ‌های لغت فارسی مضبوط است. این ویژگی فرهنگ‌های فارسی که در آغاز تا حدودی عجیب به نظر می‌رسد، یک پاسخ بسیار ساده دارد. به‌عنوان نمونه، وقتی صاحب فرهنگ جهانگیری خواسته‌است به تدوین فرهنگ خود بپردازد، شمار زیادی از فرهنگ‌های پیشین را جمع‌آوری کرده و مثلاً واژه «برروشان» را از فرهنگ اسدی نوشته و سایر ضبط‌های تصحیف‌یافته آن (برپروشان/ بروسان/ بروشان/ پروسان= امت) را براساس دیگر فرهنگ‌ها نقل کرده‌است. بنابراین می‌توان واژه‌های مشکوک فرهنگ‌های فارسی را اکثراً به کمک خود فرهنگ‌ها و مقایسه تطبیقی آنها با یکدیگر یافت و تصحیح کرد.

محمد معین درباره چندگانگی حاصل از تصحیفات راه‌یافته در لغات، چنین نوشته‌است: [فرهنگ‌ها] بسیاری از لغات را مصحف ثبت کرده‌اند و این امر غالباً به سبب خط عربی فارسی پیش آمده که در آن امتیاز حروف از یکدیگر وابسته به نقطه‌هاست و همین نقطه‌گذاری خود موجب تصحیف و تحریف بسیار شده. کاتبان متون نظم و نثر و لغت‌نامه‌ها هم به سبب عدم اطلاع هرج‌ومرجی ایجاد کرده‌اند و در نتیجه یک لغت به صورت‌های مختلف، گاه تا ده و پانزده صورت نقل شده (معین، ۱۳۴۵: ۵).

عبدالحسین زرّین‌کوب نیز تصحیفات متعدد موجود در فرهنگ‌ها را ناشی از اشکال در الفبا و خط فارسی می‌داند:

خط فارسی بی‌شک از اسباب رواج تصحیف و التباس در امر لغت بوده‌است. لغات متعدد متشابه که در فرهنگ‌های فارسی ضبط شده‌است، بسا که صورت‌ها و تصحیفات گونه‌گون از یک لغت بوده‌اند، چنان‌که لفظ آژفنداک را که به معنی قوس قزح است، به صورت‌های اژفنداک؛ و لغت آبیژ را که به معنی شراره آتش است، به صورت‌های ابیز، اثیژ، ابید، ابید، آیژ و آبیر، تصحیف و ضبط کرده‌اند (زرّین‌کوب، ۱۳۴۱: ۳۴۷).

همچنین علامه قزوینی ضعف نقطه‌گذاری در نوشته‌های قدیم را از علل تصحیفات گسترده فرهنگ‌ها می‌داند:

از همه‌جا بیشتر تصحیف در کتب لغت شده‌است و علت آن واضح است و آن این است که در قدیم نه فقط حرکات و حروف را نمی‌گذارند، بلکه نقاط را نیز اغلب اهمال و مسامحه می‌کرده‌اند

و در بسیاری از نسخ بسیار قدیمه که خود اینجانب ملاحظه کرده‌است، بسیاری از کلمات از نقاط عاری است (قزوینی، ۱۳۵۴: ۸/۱۰).

این تصحیفات گونه‌گون، علاوه‌بر مدخل لغات و اصطلاحات، در معانی آنها نیز ورود پیدا کرده که به آن کمتر پرداخته شده‌است. «تصحیف‌خوانی و بی‌دقتی در استنباط معانی هم برین معایب مزید شده‌است. در صحت نقل نیز البته دقتی نداشته‌اند، چنان‌که هم تلفظ لغات را مکرر غلط نقل کرده‌اند، هم معانی آنها را» (زرزین‌کوب، ۱۳۴۱: ۳۴۷).

واژه‌سازی از دیگر نقیصه‌های مهم فرهنگ‌های قدیم، خصوصاً فرهنگ‌های هندی است. ورود مستعارات و ترکیبات مستخرج از شاعران قدیم به فرهنگ‌ها غالباً براساس شروح دواوین و اشعار شاعرانی همانند خاقانی، انوری، نظامی و... صورت پذیرفته‌است و اگر نگاهی گذرا به فرهنگ‌هایی چون فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع انداخته شود، ملاحظه خواهد شد که قسمت اعظم این ترکیبات براساس شعر همان شاعرانی است که شرحی از شعر آنها نیز موجود بوده‌است.

ترکیبات شعری مندرج در فرهنگ‌های لغت نیز از تصحیفات گسترده در امان نمانده و به طرزهای گونه‌گون دچار تغییر و تحریف شده‌اند؛ مهم‌ترین اینها آمیختگی اجزای یک ترکیب شعری است که به‌عنوان نمونه گاه فرهنگ‌نویسان ضمیر را با حروف ربط یا کلمات قبلی و بعدی آن آمیخته‌اند و آن را یک واژه منفرد انگاشته‌اند. مثلاً «ما، در آب و آتش از حسرت...» را در بیتی از خاقانی، «مادر آب و آتش = گریه‌کننده به سوز» پنداشته‌اند (منصوری، ۱۳۸۹: ۱۸۰) و یا واژه‌ای جعلی را با معنی ساختگی (هرباسب = سیاره) از مصرع «هر پاسبان که طره بام زمانه داشت» وارد فرهنگ‌های لغت کرده‌اند (منصوری، ۱۳۹۰: ۴۰).

در بهره نخست این مقاله، دو واژه در فرهنگ‌ها نشان داده شده که حاصل تصحیف‌خوانی یک ترکیب شعری از مخزن/الأسرار نظامی هستند. در بخش دوم و سوم نیز دو تصحیف راه‌یافته در معانی و تعریف دو واژه باز نموده شده‌است.

### پربرناوش / پیربرناوش

در این بخش به معرفی و تحلیل یک تصحیف بسیار مهم در فرهنگ‌ها پرداخته‌ایم: «پربرناوش» که در برخی فرهنگ‌ها به صورت «پربرناوش» نیز ضبط شده‌است. معنی‌ای

که برای هر دو ضبط این واژه غریب و نامأنوس به دست داده شده، «آسمان و فلک» است. در لغت‌نامه دهخدا به نقل از فرهنگ‌های مؤید/الفضلا و شعوری در تعریف «پربرناوش» چنین آمده است: «پربرناوش: فلک (مؤید/الفضلا از شعوری). و رجوع به پربرناوش شود» (دهخدا، ۱۳۷۷). همچنین در تعریف پربرناوش آمده است: «پربرناوش: با حرکت نامعلوم. لفظی است به معنی آسمان که عربان فلک خوانند» (همان).

برهان تبریزی در فرهنگ برهان قاطع این واژه را آورده و برای یکی از معدود دفعات در برابر آن نوشته است «به حرکت نامعلوم»: «پربرناوش: با بای ابجد و رای قرشت و نون به الف کشیده و واو و شین نقطه دار و حرکت نامعلوم، لفظی است به معنی آسمان که عربان فلک خوانند» (تبریزی، ۱۳۷۶). معین نیز در حاشیه همین کلمه نوشته «در مؤیدالفضلا: پربرناوش» و در مقابل آن علامت پرسش (?) قرار داده است (حاشیه همان).

دو واژه «پربرناوش» و «پربرباروش» که در بدو امر، واژه‌هایی کهنه و شگرف به نظر می‌رسند، معین در مقابل آنها علامت پرسش گذاشته و در لغت‌نامه دهخدا نیز وارد شده‌اند، بدون هیچ شکی تصحیف ترکیب «پیر برناوش» هستند و صورت و ضبط صحیح این ترکیب با اندک تفاوتی در فرهنگ‌های مختلف آمده است:

پیر برناوش: کنایه از دنیا و فلک بود (انجو شیرازی، ۱۳۵۱)؛ «پیر برناوش: ترکیب وصفی. کنایه از دنیا و فلک باشد. پیر برناتن (دهخدا، ۱۳۷۷)؛ پیر برناتن: به کسر اول و فتح بای ابجد، کنایه از دنیا و فلک باشد (تبریزی، ۱۳۷۶).

ترکیب «پیر برناوش» که تعریف آن «فلک و دنیا و آسمان» دانسته شده، مستخرج از بیتی از مقاله سیزدهم مخزن/الأسرار نظامی است:

|                             |  |
|-----------------------------|--|
| پیری عالم نگر و تنگی‌اش     | تا نفریبی به جوان‌رنگی‌اش                |
| بر کف این پیر که برناوش است | دسته گل می‌نگری و آتش است <sup>(۱)</sup> |
|                             | (نظامی، ۱۳۸۷: ۷۲)                        |

در دیوان خاقانی نیز ترکیب پارادوکسی «پیر جوان‌وش» آمده است:

|  |                               |
|--|-------------------------------|
| پیک جهان‌رو چو چرخ، پیر جوان‌وش چو صبح | یافته پیرانه‌سر رونق فصل شباب |
|  | (خاقانی، ۱۳۷۸: ۴۷)            |

پیر برناوش در بیت مذکور از نظامی نیز مفهومی در حدود دنیا و فلک دارد. سرچشمه‌های ورود مستعارات و ترکیبات شعری به فرهنگ‌ها را باید در شروح دواوین و

اشعار شاعرانی همچون خاقانی، انوری و نظامی دنبال کرد. به احتمال بسیار همین ترکیب از شروح گوناگون مخزن‌الأسرار به فرهنگ‌ها راه جسته و بعدها در انتقال از فرهنگ‌ها به یکدیگر، دچار تصحیف و تحریف گردیده‌است. بنابراین تردیدی باقی نمی‌ماند که این دو واژه جعلی از این ترکیب شعری مخزن‌الأسرار نظامی تصحیف‌خوانی شده و ضبط واژه‌ها و معنی مشترک آنها (فلک) نشانگر این مطلب است.

همچنین باید توجه داشت که این تصحیف‌ها به دلیل بدخوانی و کژخوانی بیت نظامی به وجود نیامده، چه صورت درست این واژه‌ها در فرهنگ‌هایی چون برهان قاطع و فرهنگ جهانگیری مضبوط است. به همین سبب، احتمالاً برهان تبریزی یا نویسندگان برخی منابع وی، این دو واژه را براساس تصحیف‌خوانی ترکیب «پیر برناوش» از فرهنگ‌های قدیمی‌تر جعل کرده‌اند.

#### سیماب‌دل = غردل (بزدل)

«غردل» به‌عنوان معنی «سیماب‌دل» در فرهنگ‌ها آمده‌است و ما بر این باوریم که این واژه تصحیف و معنی آن نیز ترسنده و ترسان است. فرهنگ‌نویسانی همانند جهانگیری و برهان نیز که این واژه (غردل) و ساختار آن را غریب دیده‌اند، تلاش کرده‌اند آن را از لحاظ فقه‌اللغه تبیین کنند و تنها دامنه خطای خود را گسترده‌تر کرده‌اند:

سیماب‌دل: کنایه از غردل باشد، یعنی قحبه‌دل؛ چه غر به معنی قحبه هم آمده‌است و مردم بی‌جگر و بی‌دل و ترسنده و لرزنده و واهمه‌ناک را نیز گویند (تبریزی، ۱۳۷۶؛ همچنین نک. دهخدا، ۱۳۷۷)؛ سیماب‌دل: کنایه از غردل بود. حکیم خاقانی راست، بیت:

آستانت گنبد سیمابگون را متکاست      بنده سیماب‌دل سیماب شد زان متکا  
(انجو شیرازی، ۱۳۵۱)

خطای برهان تبریزی و صاحب جهانگیری این است که «بزدل» را به تصحیف «غردل» خوانده‌اند و برهان نیز ظاهراً این معنی را از جهانگیری و یا یکی از منابع او نقل کرده‌است.

صاحب جهانگیری «غردل» را نیز در جای دیگر به عنوان مدخل آورده و همین سخنان را در شرح آن نوشته‌است: «غردل: با اول مفتوح به ثانی زده، نامرد و ترسنده بود و معنی ترکیب آن قحبه‌دل باشد، چه غر قحبه را گویند» (انجو شیرازی، ۱۳۵۱).

محمدحسین بن خلف تبریزی نیز غردل را براساس فرهنگ جهانگیری وارد برهان کرده‌است: «غردل: مردم نامرد و بی جگر و ترسنده و واهمه‌ناک را گویند و معنی ترکیبی آن قحبه‌دل است، چه غر به معنی قحبه باشد» (تبریزی، ۱۳۷۶). فرهنگ‌های بعدی همین سخنان برهان و جهانگیری را تکرار کرده‌اند:

غردل: بددل که ضد شجاع است، زیرا غر به معنی قحبه است (محمدپادشاه، ۱۳۳۶)؛ بیدل را غردل گویند، زیرا غر به معنی قحبه است (رشیدی، ۱۳۸۶).

کار تا جایی پیش رفته‌است که بعضی فرهنگ‌ها یکی از معانی کلمه «غر» را بددل دانسته‌اند: «غر: زن فاحشه و قحبه را گویند و مردم بددل را هم گفته‌اند» (تبریزی، ۱۳۷۶). جالب‌تر اینکه ذیل «غردل» در لغت‌نامه دهخدا شاهی از میرنظمی، به نقل از فرهنگ شعوری آمده‌است:

نیاید کار مردان از شتردل که غردل هم نباشد مرد مقبل

میرنظمی در زمره کسانی است که صاحب فرهنگ شعوری شواهدی از ابیات وی را در فرهنگ خود آورده و دهخدا معتقد است که وی و چندین کس دیگر برای شعوری ساده‌لوح لغات مجعول با شواهدی خودساخته ذکر می‌کرده‌اند و وی نیز آنها را به فرهنگ خود وارد نموده‌است (نک. تبریزی، ۱۳۷۶: شصت - شصت‌وسه). بنابراین به شاهد امثال میرنظمی نیز در این باره اعتمادی نیست.

### یرنداق: گوزگانی = رودگانی

پیش از این پیرامون چندگانگی لغات مندرج در فرهنگ‌ها سخن گفتیم. واژه‌ای که ذیلاً به آن پرداخته‌ایم، در فرهنگ‌ها با چندین صورت متفاوت مضبوط است. به احتمال بسیار جز یکی دو مورد، سایر ضبط‌های این واژه مصحّف و تحریف‌شده همان ضبط‌های نخستین است. در این بخش به یکی از معانی صورت‌های مختلف این واژه (یرنداق)، یعنی «روده» (رودگانی) می‌پردازیم. به احتمال فراوان رودگانی تصحیف «گوزگانی» است و گوزگانی نیز نوعی تیماج و سختیان بوده که در ولایت گوزگانان تولید می‌شده‌است. در زیر به برخی از صورت‌های این واژه که معنی «رودگانی» و «روده» را نیز برای آن گفته‌اند، اشاره می‌کنیم:

برانداف: به ضمّ اول و سکون نون و دال بی نقطه به الف کشیده و به فا زده، روده‌های انسان و حیوانات دیگر را گویند (تبریزی، ۱۳۷۶).

برنداف: با اول مفتوح و ثانی مفتوح به نون زده، دو معنی دارد. اول دوال را گویند. مختاری راست:

کشد تیر تو از بر شیر پی      دزد تیغ تو بر تن پیل خام  
ازیرا که می ز این و زآن بایدت      برنداف زین و عنان و لگام  
دوم رودکائی باشد (انجو شیرازی، ۱۳۵۱).

برنداف: به فتح اول و ثانی و سکون ثالث و رابع به الف کشیده و به فا زده، به معنی تسمه و دوال باشد و روده‌ها را نیز گویند اعم از آنکه روده انسان یا حیوان دیگر باشد (تبریزی، ۱۳۷۶).

برنداق: به فتح اول و ثانی و سکون نون و دال به الف کشیده و به قاف زده، به معنی رودگانی باشد که جمع روده است و تسمه و دوالی را نیز گویند که نرم و سفید و جسیم باشد (همان).<sup>(۳)</sup>  
برنداق: رودکائی و دوال کفشگر (قوم فاروقی، ۱۳۸۵).

برانداف: با اول مضموم و ثانی مفتوح، روده‌ها را گویند (انجو شیرازی، ۱۳۵۱).

## گوزگانی

پیش از همه، معنی گوزگانی را متذکر می‌شویم: «گوزگانی: منسوب به گوزگانان و از وی پوست‌های گوزگانی خیزد که به همه جهان ببرند. (حدودالعالم، به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷).  
«گوزگانی: بر وزن مولتانی، تیماج و سختیان را گویند» (تبریزی، ۱۳۷۶).

بنابراین گوزگانی که معانی‌ای در حدود تسمه و دوال و سختیان و تیماج دارد، منسوب به ولایت گوزگانان است که از محصولات آن انواع چرم و تنگ اسب بوده‌است: و از این ناحیت (گوزگانان)، اسباب بسیار خیزد و نمد و حقیبه و تنگ اسب و زیلوی و پلاس خیزد (حدودالعالم، به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷).

رودگانی که در معنی صورت‌های مختلف واژه پرنده (؟) آمده‌است، تصحیف گوزگانی است. ذیلاً به بعضی صورت‌های دیگر این واژه که در تعریف لغات زیر آمده‌است، اشاره می‌کنیم:

پرانداخ: تیماج، سختیان (تبریزی، ۱۳۷۶). پرنده (انجو شیرازی، ۱۳۵۱). گوزگانی. پرنده. ساغری سوخته (دهخدا، ۱۳۷۷).

پرنده: سختیان. تیماج. گوزگانی (همان).

پرانداخ: تیماج، سختیان. گوزگانی. ساغری سوخته (همان).

معنی اشتراکی همهٔ صورت‌های این واژه، «دوال و تسمه» است و در برخی از فرهنگ‌ها به معنی چرم یا مصنوعات آن و تنگ زین آمده‌است. تفاوت غالباً بین «رودگانی» و «گوزگانی» است و اگر اندک تأملی در تعاریف صورت‌های گوناگون این واژه صورت گیرد، تقریباً شکی باقی نمی‌ماند که رودگانی در تعریف برخی ضبط‌های مصحف این واژه، تصحیف گوزگانی است و گوزگانی با سایر معانی این واژه (سختیان، تیماج، دوال، تسمه، تنگ زین) تناسب تام دارد؛ چنان‌که گاه برخی فرهنگ‌ها در تعریف واژه‌های مذکور، گوزگانی را عنوان کرده‌اند: «سختیان: پوست بز دباغت‌کرده. گوزگانی» (همان). در ادامه به چند صورت دیگر از این واژه با همان معانی اشاره می‌کنیم:

پرنداخ: پرنداق. دوال. تسمه. سختیان (عسجدی):

گفتم میان گشایی گفتا که هیچ نایم زد دست بر کمر بند بگسست او پرنداخ<sup>(۳)</sup>  
(همان)

پرنادخ: به سکون حرف آخر که خای نقطه‌دار باشد، بر وزن چپ‌انداز، تیماج و سختیان را گویند (تبریزی، ۱۳۷۶).

پرنادخ: به فتح اول و ثانی و سکون ثالث و دال بی نقطه به الف کشیده و به خای نقطه‌دار زده، تیماج و سختیان را گویند (همان).

پرنادج: سختیان و پوست سیاه» (دهخدا، ۱۳۷۷).

ارنداق: پرنداق، حمیره که بدان زین بندند (همان).

حمیره: پرنداق که بدان زین بندند (صفی‌پوری، بی‌تا).

یشمه: پوست خام بود که بمالند ترکان پرنداق گویندش (دهخدا، ۱۳۷۷ به نقل از لغت فرس).

پرنادخ: با اول و ثانی مفتوح، سختیان را گویند و آن را پرنادخ نیز خوانند (انجو شیرازی، ۱۳۵۱).

پرنادخ: سختیان باشد و آن را پرنادخ به حذف الف نیز خوانند (همان).

اپرنادخ و اپرنادخ: با اول مفتوح به ثانی زده، سختیان باشد و آن را پرنادخ نیز گویند (همان).

به نظر می‌رسد ضبط‌های ارنداق، برنداق، پرنادج، اپرنادخ، پرنادخ، پرنادخ، پرنادخ، پرنادخ، پرنادق، برنداف، برنداف و...، با معانی تقریباً یکسان، منشعب و تصحیف‌یافتهٔ یک یا دو صورت از واژه‌های فوق باشد و شاید یکی دو صورت نیز تعریب‌شدهٔ صورت‌های نخستین باشند. دهخدا معتقد است که صورت صحیح این واژه پرنادق است: «برنداف که در برهان آمده غلط است و اصل آن برنداق و پرنادق است» (دهخدا، ۱۳۷۷). صاحب *آندراج* نیز نوشته‌است: «صحیح آن برنداق است» (محمد پادشاه، ۱۳۳۶).



واژه ی‌رنداق در شعر عثمان مختاری نیز آمده و به کلمهٔ زین اضافه شده‌است که احتمالاً به همان معنی تنگ زین است:

دزد تیغ تو بر تن پیل، خام  
کشد تیر تو از پی شیر، پی  
یرنداق زین و دوال لگام  
ازیرا که می ز این و آن بایدت  
(مختاری غزنوی، ۱۳۸۲: ۳۳۰)

همایی در حاشیهٔ همین بیت نوشته‌است:

یرتاق: ص- برنداف، بزندان: خ. نسخهٔ بدل آخر قطعاً تحریف است؛ اما یرتاق که در (ص) نوشته‌شده احتمال است که اصلش یرتقاق لهجه‌ای یا صورت دیگر از املاء همان یرنداق باشد که از روی (س) و چند نسخهٔ معتبر دیگر در متن آورده‌ایم و محتمل است که اصل صحیح آن برنداق با باء اول باشد که به برنداف تحریف شده‌است (۴). یرنداق یا یرتقاق با یاء اول و قاف آخر بر همان وزن یرنداق ظاهراً ترکی است، به معنی تسمه و دوال یا چرم و پی و رودگانی که در ساختن زین و برگ اسبان به کار می‌رفته‌است؛ در *کلیله و دمنه* می‌نویسد: «پی از میان خاک برگیرند و بدان زین‌ها سازند که مرکب ملوک شود...». توضیحاً یکی از شعرای عهد تیموری برندق سمرقندی است، معاصر عصمت بخارایی که در *تذکرهٔ دولت‌شاه* شرح حالش مسطور است؛ آیا ممکن است که اسم برندق در ریشهٔ اصلی با کلمهٔ مورد بحث ما ارتباط داشته باشد (۴)؟ (نک. همان: ۳۳۰).

### ناف خرچنگ ← نان خرچنگ

در فرهنگ *جهانگیری* و *برهان قاطع* و به تبع آن در *لغت‌نامهٔ دهخدا*، ترکیب «نان خرچنگ» ضبط گردیده و به معنی ماه دانسته شده‌است. این ضبط به احتمال قریب به یقین، حاصل تصحیف خوانی «ناف خرچنگ» در این بیت خاقانی است:

نیرو ده تست ناف خرچنگ عشرتگه تو دهان ضیغم  
(خاقانی، ۱۳۷۸: ۲۷۷)

ناف خرچنگ در فرهنگ *اصطلاحات نجومی* به معنی زیر آمده‌است:

ناف خرچنگ: کنایه از پانزده درجه از برج سرطان، روز پانزدهم ماه سرطان و قوت آفتاب... و دهان ضیغم کنایه از اول اسد و عشرتگه اشاره به ابتزاز است (مصفی، ۱۳۸۸: ۷۸۰).

## عمود سیمین ← عود سیمین

این ترکیب نیز به تواتر در فرهنگ‌های لغت، به عنوان نمونه در *برهان قاطع* و فرهنگ جهانگیری آمده‌است: «عود سیمین: به معنی دوم عودالصلیب است که کنایه از دم صیح باشد» (تبریزی، ۱۳۷۶). «عود سیمین: کنایه از صبحدم است» (انجو شیرازی، ۱۳۵۱؛ دهخدا، ۱۳۷۷). ترکیب «عود سیمین» حاصل تصحیف «عمود سیمین» است در بیت ذیل از خاقانی:

مرغ از چه زد شناعت بر صبح راست‌خانه  
کو در عمود سیمین دارد ترازوی زر  
(خاقانی، ۱۳۷۸: ۱۸۶)

## به سیره

در فرهنگ جهانگیری ذیل واژه «غازی» به معنی «ریسمان‌باز» شاهدی از مجیرالدین بیلقانی به این صورت ضبط شده‌است:

سالک به شبه شو نه به صورت که عنکبوت  
غازی نگردهد ارچه برآید به ریسمان  
(جهانگیری، ۱۳۵۱: ۴۱۲/۱)

در *لغت‌نامه* دهخدا ذیل مدخل «غازی» و براساس فرهنگ جهانگیری ضبط بیت مجیر به ترتیب زیر آمده‌است:

سالک به سیر شو نه به صورت که عنکبوت  
غازی نگردهد ارچه برآید به ریسمان  
(دهخدا، ۱۳۷۷)

اما ضبط بیت مورد بحث، در دیوان مجیر بیلقانی با هر دو صورت پیشین تفاوت دارد و به صورت ذیل است:

سالک به سینه شو نه به صورت که عنکبوت  
غازی نگردهد ارچه برآید به ریسمان  
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۵۲)

تفاوت هر سه صورت بیت، در «به شبه، به سیر، به سینه» است. به نظر می‌رسد ضبط صواب بیت مجیر به همان صورتی باشد که در *لغت‌نامه* دهخدا ضبط گردیده‌است، با این تفاوت که یک «ه» به آخر کلمه «سیر» باید اضافه شود. با این اوصاف ضبط درست مصرع نخست چنین می‌شود:

سالک به سیره شو نه به صورت که عنکبوت  
غازی نگردهد ارچه برآید به ریسمان

«ه» در آخر «سیره» در اصل «ة» مدور بوده که این حرف در برخی از موارد در نوشتار فارسی به «ت» بدل می‌شود و در بسیاری اوقات به «ه». اینک دو شاهد برای هر دو صورت «سیرت» و «سیره» که اولی در مقابل کلمه «صورت» آمده‌است:

|   |                               |
|---|-------------------------------|
| زآنکه هم‌صورت و هم‌سیرت هر دو پدرند<br>(منوچهری دامغانی، ۱۳۸۱: ۱۹۷) | بچگانِ ما مانندهٔ شمس و قمرند |
| سیره و عادت نوع بشر است<br>(سوزنی سمرقندی، بی‌تا: ۳۱)               | مکن از عشق مرا منع که عشق     |

### نتیجه‌گیری

یکی از راه‌های یافتن و تصحیح واژه‌ها و ترکیبات فرهنگ‌های لغت، مقایسهٔ تطبیقی فرهنگ‌های مختلف با یکدیگر است. اگر تعاریف فرهنگ‌های لغت را از هر واژه، براساس تاریخ نگارش این فرهنگ‌ها به دنبال یکدیگر بیاوریم و مقایسه‌ای همه‌جانبه، هم در صورت مدخل‌ها و هم در معانی آنها انجام دهیم، می‌توان ضبط‌های صحیح را از سقیم باز یافت. در این مقاله نخست دو واژه جعلی و ساختگی «پربرباروش» و «پربرناوش = فلک» در فرهنگ‌های لغت بررسی شد و نمایانده شد که این هر دو واژه حاصل تصحیف «پیر برناوش» در بیتی از مخزن‌الأسرار نظامی است. در ادامه دو مورد تصحیف در معانی لغات نمایانده شد که فقرهٔ نخست تصحیف «بزدل» به «غردل» و فقرهٔ دوم تصحیف «گوزگانی» به «رودگانی» است. همچنین چند تصحیف در ترکیبات فرهنگ‌ها بررسی شد. تحقیق در زمینهٔ لغت‌نویسی قدیم، با توجه به تصحیفات گستردهٔ موجود، امری بسیار بایسته و مهم است، زیرا ممکن است همین لغات و گاه معانی ساختگی و تصحیف‌یافتهٔ آنها وارد چرخهٔ زبان فارسی شوند و رواج یابند.

### پی‌نوشت

- ۱- به نظر می‌رسد خاقانی یا نظامی این مضمون را از دیگری گرفته باشند، چنان‌که خاقانی در همین مضمون گفته‌است:  
دسته گل بود کز دورم نمود چون بدیدم آتش اندر چنگ داشت  
(خاقانی، ۱۳۷۸: ۵۵۶)
- ۲- معین در حاشیه به نقل از فرهنگ رشیدی نوشته‌است: «روده: سوزنی سمرقندی گوید: بی یرنداق گرد گردن تو نه بگردی و نه فرو گذاری  
نیز دوال سفید و نرم و پاک کرده که بدان آلات زین را بندند و ظاهراً به هر دو معنی ترکی است» (نک. تبریزی، ۱۳۷۶).
- ۳- در دیوان عسجدی، چاپ طاهری شهاب (ص ۲۶) پرنده‌آخ آمده، به معنی پوست دباغی‌شده، و در این صورت شاهد ما نیست (دهخدا، ۱۳۷۷).

### منابع

- انجو شیرازی، میرجمال‌الدین حسین (۱۳۵۱)، فرهنگ جهانگیری، به اهتمام رحیم عفیعی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- بیلقانی، مجیرالدین (۱۳۵۸)، دیوان، به تصحیح و تعلیق محمدآبادی، تبریز: چاپخانه شفق.
- تبریزی، محمدحسین بن خلف (۱۳۷۶)، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، تهران: امیرکبیر.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۷۸)، دیوان، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوآر.
- دبیرسیاقی، محمد (۱۳۶۸)، فرهنگ‌های فارسی، تهران: اسپرک.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران.
- رامپوری، غیاث‌الدین محمد (۱۳۶۳)، غیاث‌اللغات، به کوشش منصور ثروت، تهران: امیرکبیر.
- رشیدی، عبدالرشیدبن عبدالغفور (۱۳۸۶)، فرهنگ رشیدی، به کوشش اکبر بهداروند، تهران: سیمای دانش.
- زرّین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۴۱)، «درباره لغت‌نویسی و دشواری‌های آن (۳)»، مجله یغما، شماره ۱۷۲، صص ۳۴۶-۳۵۰.
- سوزنی سمرقندی (بی‌تا)، دیوان، به اهتمام ناصرالدین شاه‌حسینی، تهران: چاپخانه سپهر.
- صفی‌پوری، عبدالرحیم (بی‌تا)، منتهی‌الأرب فی لغه العرب، تهران: کتابخانه سنایی.
- قزوینی، محمد (۱۳۵۴)، یادداشت‌های قزوینی، به کوشش ایرج افشار، تهران: دانشگاه تهران.

- قوام فاروقی، ابراهیم (۱۳۸۵)، *شرفنامه منیری*، به تصحیح حکیمه دبیران، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- محمد پادشاه (۱۳۳۶)، *فرهنگ آندراج*، تهران: خیام.
- مختاری غزنوی، عثمان بن عمر (۱۳۸۲)، *دیوان*، به اهتمام جلال‌الدین همایی، تهران: علمی و فرهنگی.
- مصفی، ابوالفضل (۱۳۸۸)، *فرهنگ اصطلاحات نجومی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- معین، محمد (۱۳۴۵)، «فرهنگ‌های فارسی»، *مجله هنر و مردم*، شماره ۵۲، صص ۵-۲.
- منصوری، مجید (۱۳۸۹)، «تأملی در برخی ترکیب‌های برهان قاطع»، *فصلنامه ادب‌پژوهی*، سال سوم، شماره ۹، صص ۱۹۶-۱۷۳.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰)، «تحلیل دو واژه و ترکیب ساختگی در فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع»، *فنون ادبی*، سال سوم، شماره ۱ (پیاپی ۴)، صص ۴۶-۳۷.
- منوچهری دامغانی (۱۳۸۱)، *دیوان*، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران: زوآر.
- نظامی گنجوی (۱۳۸۷)، *خمسه*، براساس چاپ باکو، تهران: هرمس.